



درآمد:

انقلاب اسلامی و بعدها عرصه دفاع مقدس در دامان خود نوجوانان و جوانانی را پروراندند که تدبیر و پختگی آنان، شکفتن آبر و بی سابقه است، آن گونه که در حیات کوتاه و پر بار آنان گاه می توان نشانه های درخشانی از سال ها تجربه و پختگی مبارزاتی

۲ « شهید محبوبه دانش در قامت یک دوست »  
در گفت و شنود شاهد یاران با مریم حیدرعلی

## هوشیاری و درایت او زبانزد بود...

خیلی هوشیار بود و جوری لباس می پوشید که کسی به او شک نکند و نفهمد که فعالیت سیاسی می کند. ما به او می خندیدیم که چرا مثل همه کسانی که ادعای مبارزه می کردند، لباس نمی پوشد، ولی بعدها فهمیدیم که از میان همه ماها، واقعا این او بود که داشت مبارزه می کرد و با نهایت هوشمندی، کاری هم نمی کرد که به او شک کنند و گیر بیفتند. در هر حال ما تازه کلاس سوم دبیرستان بود که فهمیدیم اوضاع از چه قرار است، اما محبوبه از همان دوره راهنمایی حواسش جمع بود. به نظر شما این پختگی حاصل چه چیزهایی بود؟

اولاً خانواده و محیط خانوادگی، علت بسیار مهمی در شکل گیری شخصیت محبوبه بود، بعد هم نظم و انضباطی که در همه امور داشت و رعایت می کرد. خانواده اش می گفتند که محبوبه همیشه جدی بوده و هیچ وقت بچگی نکرده، بسیار کور و اهل مطالعه بود. دغدغه هایش چه بودند؟

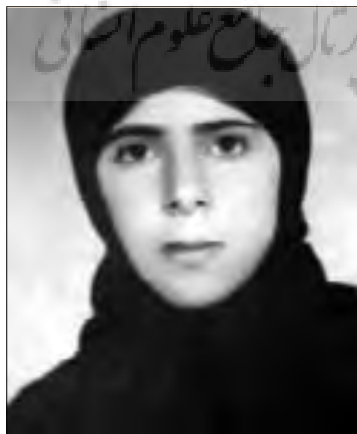
دغدغه دین را بسیار زیاد داشت و مسائل مذهبی را هم به شدت رعایت می کرد. مسائل سیاسی را هم دقیقاً بر مبنای اصول دینی ارزیابی و تحلیل می کرد. خیلی ذهن روشن و دقیقی داشت. او همیشه سعی می کرد از نظر فکری، خیلی خودش را قوی کند. بعدها فهمیدیم که از طریق شهید مالکی و شهید بهشتی، دارد روی قرآن کار می کند؛ بنابراین می بینید که کارهای اساسی می کرد. کارهایی که یک بچه شانزده هفده ساله، کمتر به آنها می پردازد. البته بچه های آن موقع به خاطر شرایط مبارزاتی جامعه، خیلی زود بزرگ می شدند، همین طور هم در دوره جنگ. انصافاً با اغلب نوجوان های حال قابل مقایسه نیستند. با چنین توصیفاتی، فقدان او موجب تأسف نیست؟

به نظر من هنوز خیلی جای رشد و پیشرفت داشت و مسلماً می توانست خدمات زیادی را انجام بدهد، اما از سوی دیگر، شهدا را خداوند انتخاب می کند. ما از وجود و حضور آنها محروم می شویم، ولی خودشان به سعادت ابدی می رسند. آنها لایق شانی بودند که خداوند به آنها داد، اما جامعه از وجودشان محروم شد. بچه دوره راهنمایی در این حد از تفکر و شجاعت، اگر می ماند قطعاً می توانست منشأ اثر باشد، چون پدید آمدن انسانی مثل محبوبه حاصل محیط خانوادگی، شرایط اجتماعی و استعداد های ذاتی خاصی است که به این سادگی ها، یک جا جمع نمی شود.

از ویژگی های اخلاقی و رفتاری او چه خاطراتی دارید؟

بیشتر مطالعه می کرد و کمتر در جمع بچه ها حضور پیدا می کرد. در دوره راهنمایی که اصلاً هیچ یک از ما تفکر و احتمالات او را درک نمی کردیم و او هم تلاشی برای اینکه به هر نحو ممکن در جمع ما باشد، نمی کرد. در دوره دبیرستان یک کمی از ارتباطش با ما بیشتر شد، چون به هر حال ما تا حدی متوجه اوضاع و شرایط شده بودیم و فعالیت می کردیم. دنیای ما واقعاً با او فرق داشت. ما مشغول بازی بودیم و هفت سنگ بازی می کردیم و او که همه وجودش سؤال بود؛ دائماً در اطراف معلم ها می پلکید و از آنها سؤال می کرد و ما این را می گذاشتیم به حساب خود شیرینی و

سوم راهنمایی که مدرسه رفاه بسته شد، بچه ها پراکنده شدند. در دبیرستان بود که همگی در هشتروندی جمع شدیم و آنجا انجمن اسلامی را راه انداختیم و شروع به فعالیت می کردیم. جو هشتروندی طوری بود که می گفتند ساواکی ها زیادند، ولی بچه های مذهبی تلاش کردند و اوضاع را تحت کنترل خودشان گرفتند. این شهرت هم بین مسئولین مدارس افتاده بود که مدرسه رفاه خرابکار تربیت می کند و حالا که چند تا از شاگردان سابق رفاه دوباره دوره هم جمع شده بودیم، حساسیت زیادی نسبت به ما به خرج می دادند. در مدرسه رفاه آنهایی که به ما آموزش می دادند؛ خودشان واقعا به شکل جدی درگیر مسائل سیاسی بودند و اغلبشان هم بعداً زندانی یا کشته شدند. در مدرسه هشتروندی که بودیم از نظر سیاسی تحت تأثیر آذر رضایی بودیم که همه او را می شناختند و حساسی هم حواسشان به او بود که کاری نکنند. هنوز بحث التقاط مناققین مطرح نشده بود. البته آذر به شدت درگیر مسائل خانوادگی بود، چون خواهر و مادرش زندانی بودند و عملاً همه مسئولیت ها به گردن او افتاده بود و به همین دلیل نمی توانست فعالیت سیاسی بکند، ولی چون ساواک دنبال صدیقه رضایی می گشت، آذر هم دائماً زیر ذره بین بود و ماهایی هم که از قبل با او دوست بودیم، تقریباً تحت نظر بودیم. محبوبه از نظر فکری ده سر و گردن از همه ما بالاتر بود و آن قدر توانایی و شناخت داشت که جذب هیچ گروه و دسته ای نمی شد و از کسی هم تأثیر نمی گرفت. بعدها که ما هم کم و بیش وارد مسائل فکری و مبارزاتی شدیم، تازه فهمیدیم چیزهایی را که داریم می خوانیم و می فهمیم، محبوبه سال ها قبل بلد بوده است. در حالی که وقتی توی مدرسه رفاه بودیم، تصور می کردیم او با سوالات پیچیده ای که می پرسد، قصد خودنمایی دارد، ولی در واقع او سال ها از ما جلوتر بود. محبوبه



از آشنایی خود با محبوبه بگویید.

اول راهنمایی بود که به مدرسه رفاه رفتیم. در آنجا جو مذهبی و سیاسی عجیبی حاکم بود و بچه های کلاس هر کدام متعلق به خانواده هایی بودند که به نوعی درگیر مسائل سیاسی بودند و با اقوامشان کسی در زندان بود. به کلاس دوم راهنمایی که رفتیم، معلم های ما هم کسانی بودند که فعالیت های گسترده مذهبی و سیاسی داشتند و یکی دو تا از آنها با بچه ها کار می کردند. سالی که مدرسه را بستند، من کلاس سوم راهنمایی بودم. آنها از کلاس دوم و سوم عده ای را انتخاب کرده بودند و پنجشنبه ها در مدرسه تگه می داشتند و آموزش می دادند. بعدها فکرش را که می کردم می دیدم ما بچه بودیم و حواسمان نبود. آنهایی که این کار را کردند، چطور جرئت کردند در آن جو پلیسی عده ای نوجوان را آموزش بدهند. بالاخره خیر این کلاس های فوق برنامه به گوش دستگاه رسید. چه آموزش هایی می دادند؟

نسخه شهید

آشنایی با محبوبه و از طریق او آشنا شدن با مفاهیم عمیق دینی و نگاه جامع تر و واقعی تر به مسائل، در رسیدن به استقلال فکری و عدم وابستگی به افراد و جریانات، آن هم در سنین نوجوانی، از نعمت های بزرگ زندگی من است.

دفاع شخصی و کارهایی از این قبیل بود. اعلامیه می آوردند و برایمان می خواندند و درباره رژیم روشنگری می کردند. گزینش این بچه ها بر چه اساسی بود؟ آیا فکر نمی کردند در این میان کسی خبر چیزی کند؟

بر اساس شناختی که از خانواده ها داشتند و خود دانش آموز را هم زیر نظر می گرفتند.

نتیجه این اقدام چه بود؟

همان سال یکی از معلم ها را گرفتند. محبوبه متحدین و آلابدوش هم معلم های مدرسه رفاه بودند که آنها را هم گرفتند. در آن دسته هایی که ایجاد کرده بودند، هسته های مطالعاتی و امثالهم، آدم های باتجربه ای مثل اینها مسئولیت داشتند و همکلاس آذر رضایی هم بودیم که به تبع خانواده اش، در مسائل سیاسی وارد بود.

عمدتاً چه کتاب هایی می خواندید؟

کتاب های دکتر شریعتی و خبرنگارهایی که این بچه ها می آوردند.

مدرسه رفاه را که بستند، شما کجا رفتید؟



صحبت‌های خودش و بعدها پدر شهیدش را به در و دیوار مدرسه می‌زدیم.

سال‌ها از شهادت محبوبه گذشته، به نظر شما آیا او را خوب معرفی کرده‌اند؟

خیر، او هم مثل بسیاری از شهدای دیگر، بخش اعظم شخصیتشان برای جامعه تبیین نشده است. اینها در حیانتان هم دوست نداشتند کسی آنها را بشناسد و شاید این ناشناس ماندن، بخشی از شخصیت و حیات آنها باشد. محبوبه به هیچ وجه در همان موقع هم کسی نبود که بخواهد خودی نشان دهد. ما هر چقدر هم در معرفی او تلاش کنیم، حق مطلب را نمی‌توانیم ادا کنیم؛ مضافاً بر اینکه تمام برنامه‌های اینها مخفی بوده و حتی خانواده‌هایشان هم خبر نداشتند، مگر اینکه هر کسی یک بخش از شخصیت و زندگی او را بگوید که کنار هم چیده شوند و تصویر نسبتاً کاملی از محبوبه به دست بیاید. آیا شما خودتان از محبوبه چیزی در ارتباط با اشتیاق برای شهید شدن شنیده بودید؟

مستقیماً درباره شهید شدن خودش حرف نمی‌زد، اما این مسئله برایش حل شده بود و ترسی نداشت. او می‌دانست که به هر حال در راهی قدم گذاشته که با خطرات فراوانی همراه است. من هیچ وقت تزلزل و تردیدی در او ندیدم، به هیچ وجه با کارهایی که از سر بی فکری انجام می‌شدند، موافق نبود. بسیار شجاع بود. در آن شرایط دشوار، تا انسان به یقین نمی‌رسید، نمی‌توانست حرکت درستی بکند. محبوبه عمیقاً به راهی که انتخاب کرده بود، اعتقاد داشت. او به مرحله‌ای رسیده بود که هیچ چیزی در او تزلزل ایجاد نمی‌کرد. خیلی جلوتر از دیگران بود. غیر از تأثیر خانواده، خودش هم بسیار تلاش می‌کرد که جواب سئوال‌اتش را پیدا کند.

بعد از شهادت او، شبیه به او کسی را دیدید؟

نه به طور کامل. بخش‌هایی از شخصیت او را در دیگران دیدم، ولی نه همه‌اش را. شهید مطهری را ببینید. درست است که برخی از ویژگی‌های ایشان در دیگران هم بوده و هست، ولی همه آنها یکجا در ایشان دیده می‌شد. محبوبه هم نسبت به سنش آدم بسیار پخته، فکور و با تجربه‌ای بود. شرایط هم فرق می‌کرد. شرایط برای محبوبه فراهم‌تر بود یا برای کسانی که الان به راحتی می‌تواند جواب سئوال‌اتشان را پیدا کنند؟

به نظر من لقمه حلال خیلی مهم بود. محیط پاک و تقید به مسائل دینی خیلی اثر داشت. دشواری‌ها هم خیلی مؤثر بودند. به نظر من آفتی که به جان جوان‌های حالا افتاده این است که همه چیز به راحتی در دسترسشان است و برای به دست آوردن آنها زحمت نمی‌کشند. ■

### زنان شهید

هیچ وقت تزلزل و تردیدی در او ندیدم. به هیچ وجه با کارهایی که از سر بی فکری انجام می‌شدند، موافق نبود. بسیار شجاع بود. در آن شرایط دشوار، تا انسان به یقین نمی‌رسید، نمی‌توانست حرکت درستی بکند. محبوبه عمیقاً به راهی که انتخاب کرده بود، اعتقاد داشت. او به مرحله‌ای رسیده بود که هیچ چیزی در او تزلزل ایجاد نمی‌کرد.

با هنر و شهید مفتوح... حشر و نشر داشتند و مسلماً غیر از تأثیر پدر و عمومی محبوبه بر او، این بزرگان هم در استحکام شخصیت او نقش داشتند.

آخرین باری که با او صحبت کردید کی بود؟

بعد از راه‌پیمایی عید فطر، قرار راه‌پیمایی ۱۷ شهریور را گذاشتیم که خبر دادند حکومت نظامی است و ترفیتم.

در برخی از مقالات و صحبت‌ها می‌گویند که در روز ۱۷ شهریور محبوبه را نشان کرده بودند و زدن. این برداشت به نظر شما چقدر صحیح است؟

بعید می‌دانم. اولاً محبوبه به قدری هوشمندانه و دقیق رفتار می‌کرد که در روزهای او چقدر بی‌اواک، کسی نتوانست متوجه شود که او مشغول چه کاری است. بعد هم در روز ۱۷ شهریور، اوضاع بسیار آشفته بود و افراد بسیار زیادی شهید شدند. مضافاً بر اینکه از هوا و توسط هلیکوپتر هم تیراندازی می‌شد، بنابراین بعید می‌دانم قضیه به این صورت که او را نشان کرده باشند، بوده باشد.

تأثیر شهادت او در دبیرستان چه بود؟

بعد از شهادت او گل‌دان زیبایی را تهیه کردیم و روی صندلی او گذاشتیم و در طول سال از آن مراقبت می‌کردیم. هر معلمی که می‌آمد و می‌پرسید فلسفه گل‌دان چیست، برایش توضیح می‌دادیم و همین بهانه‌ای شده بود برای یادآوری نام و خاطرات محبوبه. تأثیر شهادت او بر همنس و سال‌های او در سال ۵۷ بسیار زیاد بود. ما از شهادت محبوبه خیلی استفاده کردیم و بر برنامه‌ها و تبلیغات انجمن اسلامی افزودیم و همین باعث شد بسیاری از بچه‌هایی هم که خانواده مقیدی نداشتند، تغییر روش بدهند و به جریان انقلاب بپیوندند. دائماً از خواهر و مادرش دعوت می‌کردیم که به مدرسه بیایند و با بچه‌ها حرف بزنند و

حواسمان نبود که محبوبه دارد پله‌ها را چهار تا یکی بالا می‌رود و دغدغه‌هایش مربوط به سنش نبودند. همه کارهایی را که ما تازه در دبیرستان شروع کردیم، او در سال‌های راهنمایی انجام داده بود. واقعاً سنش با تجربه‌ها و به خصوص استقلال و قدرت فکری‌اش نمی‌خواند.

تأثیر محبوبه در زندگی خانوادگی شما چه بود؟

من با آذر رضایی رابطه عاطفی بسیار عمیقی داشتم و دل‌کنند از او و جدا شدن از او، از یک طرف برایم بسیار دشوار بود و از طرف دیگر احساس می‌کردم خداوند نعمت بزرگی را به من ارزانی داشته. آشنایی با محبوبه و از طریق او آشنا شدن با مفاهیم عمیق دینی و نگاه جامع‌تر و واقعی‌تر به مسائل، در رسیدن به این استقلال فکری و عدم وابستگی به افراد و جریان‌ها، آن هم در سنین نوجوانی، از نعمت‌های بزرگ زندگی من است. برادر شهید فیاض بخش شاگرد شهید مطهری بودند و به ما درس می‌دادند. کلاس در منزل خواهر ایشان تشکیل می‌شد و بسیار به ما سفارش می‌کردند که دسته جمعی به خانه آنها نرویم که کسی به ما شک نکند و به این ترتیب درس می‌خواندیم. انقلاب که پیش آمد و تضادهای گروهی، باز و آشکار شدند، این پایه‌های قوی برای تقابل با آنها به کمک ما آمدند و من احساس می‌کنم در آن تضادهای شدید و فشار عجیب و گسترده گروه‌ها، ما به سرعت رشد کردیم، چون ناچار بودیم پاسخ سئوال‌اتی را که آنها بریمان ایجاد می‌کردند، پیدا کنیم که عقب‌نمانیم. الان احساس می‌کنم که متأسفانه انگار در ذهن جوان و نوجوان ما اصلاً سئوالی وجود ندارد که دنبال جوابش برود. سطح مطالعه خیلی پایین آمده، آن هم به دلیل اینکه پاسخ سئوال‌ات جدی را فقط در کتاب می‌شود پیدا کرد و سئوال‌ات جدی برای آنها مطرح نیست. نسل ما واقعاً خودش را به آب و آتش می‌زد که مثلاً بداند این کلمه التقاط که به کار می‌برند یعنی چه و یا چگونه باید در مقابل تئوری‌های فریبنده چپ‌ها جواب داشته باشد و اعتقاد خودش سست نشود. آقای فیاض بخش بعد از شهادت استاد، گریه می‌کرد و به ما درس می‌داد و می‌گفت: «من باید کلاس‌های بیشتری بگذارم و افکار ایشان را بیشتر در جامعه نشر بدهم و دینم را به ایشان ادا کنم.» ما در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که به خیال خودمان خیلی فعال بودیم و انواع و اقسام کلاس‌ها را می‌رفتیم و به شدت مطالعه می‌کردیم، فهمیدیم که محبوبه همه اینها را در سال‌های ۵۴ و ۵۵ سر گذرانده بود. با ایجاد انجمن اسلامی در دبیرستان، در واقع فعالیت‌های دوره راهنمایی او به بار نشست.

طبیعتاً به واسطه پدرش به منابع اصیل هم دسترسی داشت. به، پدر و عمومی محبوبه با بزرگانی چون شهید بهشتی، شهید

